

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

ادب و زبان فارسی

دوره جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳) زمستان ۸۸

کمال، گمال، همال* (علمی - پژوهشی)

دکتر تیمور مال میر

دانشیار دانشگاه کردستان

چکیده

واژه کمال یا شکل دیگر آن گمال از واژه‌های کهن زبان فارسی است که در فرهنگهای معتبر و رایج امروز نیامده است. این نیامدن، موجب شده است با واژه همال، که در نگارش، شکلی نزدیک بدان دارد، یکسان پنداشته شود و در متونی که این واژه به کار رفته، کمال یا گمال به همال تغییر یابد و چون مفهوم مناسبی نداشته است، معنی دیگری برای همال تعیین کرده‌اند. در این مقاله با بررسی نمونه‌هایی از بدخوانی متون کهن بویژه نسخه‌های شاهنامه، پیشنهاد شده است به جای ضبط همال، شکل مناسب آن کمال یا گمال جای گیرد تا هم معنی و ارزش بیت‌های شاهنامه روشتر، و هم واژه کمال یا گمال احیا شود.

کلید واژه ها: شاهنامه، کمال، گمال، کماله دیو، همال، همامیل

مقدمه

واژه‌های بسیاری در متون و نوشته‌های زبان فارسی کاربرد داشته و دارد که در فرهنگهای فارسی نیامده است. گردآوری و دقت در این واژه‌ها می‌تواند در تصحیح متون کهن و فهم و زنده نگهداشتن آیینها و اندیشه‌های ایرانی کارساز باشد؛ اما کاری زمانگیر است. بنا بر این، بایسته است پژوهندگان متعددی به این کار اقدام کنند. باید متفق شد و واژگان زبان فارسی

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۸/۱۵

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۶/۶/۱۹

نشانی پست الکترونیک نویسنده: timoormalmir@gmail.com

را ثبت کرد یا در احیای برخی از این واژگان بر زمین افتاده گام برداشت. یکی از این واژگان که در تصحیح متون، فراموش شده و در فرهنگهای معتبر و رایج زبان فارسی نیز نیامده، واژه **کمال** یا شکل دیگر آن **گمال** است. این نیامدن بتدریج موجب شده است با واژه **همال**، که در نگارش، شکلی نزدیک بدان دارد، یکسان پنداشته شود و در متون و اشعاری که این واژه به کار رفته است گمال یا کمال، به همال تغییر یابد اما چون مفهوم مناسبی نداشته، موجب شده است معانی ساختگی برای واژه همال تعیین شود تا ناسازی این واژه در این متون توجیه پذیر باشد.

۲- همال

در نمونه‌هایی که در فرهنگها برای شاهد واژه همال نقل کرده‌اند، همال معنی جفت و قرین و حریف دارد. به نمونه‌های زیر که در لغت‌نامه دهخدا ذیل **همال** نقل شده است (لغت‌نامه، ص ۲۶۱-۲۶۲) دقت بفرمایید:

تو مهربان را کهنتری یا همال؟	مر آن دخت او را کجا دید زال؟ (فردوسی)
نگر تا نگویی که در فعل بد	هزاران مرا هست یار و همال (ناصر خسرو)
مرا گر همی داد خواهی به کس	همالم گشسب سوار است و بس (فردوسی)
نبودی ترا در جوانی همال	کنون چون بود کت بفرسود سال (فرخی)

واژه همال یا گونه‌های دیگر آن در زبانهای ایرانی مثل هومال یا هُمال در لکی و لری یا هاومال (hawmal) در لهجه کرمانشاهی (فرهنگ کردی، ص ۴۱۵) و هوال در کردی (برهان قاطع، ص ۲۳۶۳) به معنی جفت، قرین، همتا، همشأن و حریف است. این معنی با تلفظ هامال در شاهنامه نیز سابقه دارد:

و زو بستدی نیز هر سال باژ
چرا داد باید به هامال باژ؟

(شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر پنجم، ص ۷۹)

این بیت از داستان نبرد گشتاسب با ارجاسب تورانی است که ارجاسب به گشتاسب گزیت نمی‌داد و از او طلب باژ می‌کرد اما زرتشت، گشتاسب را از دادن باژ به ارجاسب نهی کرد. در چاپ مسکو نیز به همان صورت که در چاپ خالقی مطلق آمده، ضبط شده است (شاهنامه چاپ مسکو، ۱۳۷۴، جلد ششم، ص ۶۷ بیت ۳۸). هامال نیز به معنی همتا و همشأن، و به همین سبب است که دادن باژ به هامال نهی شده است.

۳- بی همال

همال با پیشوند «بی» نفی می‌شود: بی همال یا در تعبیرهای مفصل کسی را بی همال می‌خوانند؛ در چنین مواردی بی همال یعنی بی جفت و قرین، بی نظیر و بی مانند که بار معنایی مثبت دارد؛ مثل ابیات زیر که مفهوم بی نظیر به صورت نفی همال برای ممدوح تبیین شده است:

مختار خلق عالم، خاقان اکبر آمد کارحام دهر خشک است از زادن همالش

(دیوان خاقانی، ص ۲۲۹)

ای امیری که ترا دهر نپرورده قریب ای سواری که ترا دیده ندیده‌ست همال

(دیوان فرخی، ص ۲۲۰)

نه چون او به همه باب توان یافت نظیری نه چون او ز همه خلق توان یافت همالی

(همان، ص ۳۹۷)

بر کتیبه آب انبار نقشین یزد که متعلق به قرن نهم است (خبرگزاری میراث فرهنگی، ۱۳۸۵) لفظ بی همال در وصف بی نظیری آن آب انبار به کار رفته است:

ساخت یکی صالحه مصنعه‌ای بی همال گشت مددکار او لطف شه ذوالجلال

گرچه بسی مصنعه هست به هر کشوری لیک نباشد چنین منبع آب زلال

۴- همال یا گمال؟

واژه همال هر جا به کار رفته است معنی جفت و قرین و حریف دارد. در برخی نمونه‌ها حاوی نوعی رقابت نیز هست؛ منتهی بار معنایی حریف در آن مثبت است بدین صورت که دو نفر که همال محسوب می‌شوند با یکدیگر رقابت سالم برای رسیدن به هدفی دارند. اسدی طوسی در قدیمترین فرهنگ فارسی به جای مانده، لغت فرس، همال را هنباز (=شریک) معنی کرده است در عین حال اشاره کرده که «و گروهی برابر گویند و همسر نیز گویند» (لغت فرس، ص ۱۷۸) یا صحاح الفرس، همال را به معنی جفت و انباز و شریک یا همتا و مانند دانسته است (صحاح الفرس، ص ۲۱۲ و غیاث اللغات، ص ۹۶۹) و در البلغه که فرهنگ لغتی عربی به فارسی متعلق به نیمه اول قرن پنجم است در برابر العدو، واژه دشمن نهاده و در برابر الكفوء و الكفی، واژه همال را آورده است (کتاب البلغه، ص ۶۰). در فرهنگهای متأخر بر اساس معنی برخی اشعار متون کهن که در آنها واژه کمال

یا گمال به صورت همال تغییر یافته است، یکی دیگر از معانی همال را «دشمن» نوشته‌اند. در کتابهایی هم که در شرح و گزارش بیتهای دشوار متون ادبی کهن نوشته شده است، معنی «دشمن» را نیز برای واژه همال به دست داده‌اند که گاهی با مفهوم متن یا سایر واژگان آن تناقض دارد اما شکل دیگری برای توجیه معنی این واژه به ذهن مصححان یا شارحان متون کهن نیامده است. تصور نگارنده این است که ذکر معنی دشمن برای واژه همال در عین ناسازگاری که در متن ایجاد می‌کند، ناشی از اشتباه خواندن این واژه است. درست این است که واژه همال به معنی دشمن و دشمنی به کار نرفته است بلکه واژه کمال یا گمال را به اشتباه همال خوانده‌اند. «در پهلوی کمالگ به معنی چه سری! و به مفهوم گسترده‌تر چه سر تنفر انگیزی، صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند» (گزارش و پژوهش اوستا، ص ۱۰۳۴). هاشم رضی نوشته است: «به موجب بندهش، هفت دیو اصلی که در برابر هفت امشاسپندان قرار دارند، کماله kamalag دیوان می‌باشند که در برابر شش امشاسپندان و خود هرمزد قرار دارند. کمالک در اوستا و کمرذ kamereza در اوستا، به معنی چه سری، چه سر تنفر انگیزی» به کار رفته است (وندیداد، ص ۱۲۹۹). در ارداویرافنامه در عذاب مردی که مرد اهلو را کشته است می‌گوید پوست سرش را به پهنا می‌کنند (ارداویرافنامه، فصل ۲۱ بند ۱، ص ۶۴). این از ترجمه عبارت پهلوی است که به جای سر، واژه کمال (Kamal) به کار رفته است (همان، ص ۱۰۷ نیز ر.ک. واژه‌نامه ارتای ویرازنامک، ص ۱۲۵). در گزیده‌های زاد اسپرم نیز از کماره دیو یاد شده است (گزیده‌های زاد اسپرم، ص ۶۶). به سبب فراموش شدن واژه کمال یا گمال که در متون مزدایی کاربرد داشته نه تنها خواندن متون فارسی دگرگون شده بلکه در خواندن متون پهلوی دوره ساسانی نیز نوشته‌های فرهنگهای امروز زبان فارسی مورد توجه قرار گرفته است. کاکا افشار در شرح و گزارش حقوقی کتاب مادگان هزار دادستان یا هزار رای از متون دوره ساسانی، واژه‌ای را در این کتاب معرفی می‌کند به نام هممار و آن را شکل دیگری از همال در زبان فارسی پنداشته و با توجه به فرهنگ فارسی دکتر معین برای هممار نیز معنی قرین و شریک و همسر در نظر گرفته است؛ می‌نویسد: «هممار از دو بخش ساخته شده است: هم + آمار؛ با هم نبرد می‌توان سنجید. بنا بر این هممار یعنی کسانی که در آمار (= رسیدگی) با

هم رو در رو هستند و با هم در تنازعند یعنی خصم، طرف دعوی» (مادگان هزار دادستان، ص ۹۱). به نظر می‌رسد این واژه نیز گمال یا کمال است که دشمن را با آن خطاب می‌کرده‌اند. در فرهنگ ایران باستان چنین نیست که در دعوا هر دو طرف را به یک شیوه بنگرند و هر دو را همتا و همال بخوانند بلکه یک طرف باطل یا کمال است و دیگری خوب و بر حق و ستودنی است. گفتنی است که گاهی واژه کمال در متون چاپ شده نیز به معنی دشمن یا عیب و ناپسند به کار رفته است اما واژه‌ای عربی تصور شده و معنی غالب واژه عربی را از آن اراده کرده‌اند؛ چنانکه در مثنوی در دو مورد به نظر می‌رسد معنی دشمن برای این واژه مناسبتر باشد؛ هر چند شارحان مثنوی متعرض آن نگشته‌اند:

پنجه زد با موسی از کبر و کمال آن چنان شد که شنیدستی تو حال

(مثنوی، دفتر اول، ص ۲۰۳، بیت ۳۳۰۰)

چون ندیدم زور و فرهنگ و صلاح خصم دیدم زود بشکستم سلاح

تا نگردد تیغ من او را کمال تا نگردد خنجرم بر من و وبال

(مثنوی، دفتر پنجم، ص ۴۴، بیت ۶۶۶-۶۶۷)

تعبیر کبر و کمال در مثنوی خوشبختانه از دستبرد کاتبان در امان مانده اما به سبب مهجور شدن واژه کمال در شعر قطران تبریزی همین تعبیر به بی کبر و بی همال تغییر یافته است. در قصیده‌ای از قطران چند بار بی همال قافیه قرار گرفته است: یک بار ممدوح را در جود و سخاوت بی همال خوانده و یک بار نیز یار را بی همال خوانده است اما در بیت زیر به نظر می‌رسد بی همال شکل تحریف یافته بی کمال باشد:

چون ایزد با قدرت و محلی چون پیغمبر بی کبر و بی همالی

(دیوان قطران تبریزی، ص ۳۶۷)

به نظر می‌رسد وقتی ممدوح را به پیامبر تشبیه کرده است با توجه به اقوی بودن وجه شبه در شبهه، مناسب نیست ممدوح را نسبت به پیامبر بی همتا بخواند اما بی کمال یعنی بدون زشتی و عیب؛ با این تعبیر، هم حروفی کبر و کمال نیز تناسب بیشتری دارد. البته ممکن است مصحح، همال را به معنی دشمن تصور کرده باشد که در آن صورت با تاریخ اسلام و دشمنان متعدد پیامبر ناسازگار است.

بر اثر ناشناختگی واژه کمال فارسی و فوت آن در فرهنگها، مرحوم همایی در تصحیح التفهیم، گمان را به جای کمال یا گمال ضبط کرده است. سخن ابوریحان بیرونی درباره فعل نحوس است که «زیان است و ستم و فساد و پلیدی و حریمی و درشتی و اندوه و کافر نعمتی و بی شرمی و زشتی و گمان و همه بدیها» (التفهیم، ص ۳۵۷) در حالی که ابوریحان ذیل دو نحس اصغر و اکبر یعنی مریخ و زحل، سخنی از نحوست «گمان» به میان نیاورده است. دست کم اگر گمان هم جزو نحوس بوده باشد به صورت مطلق نیست بلکه با قید بدی و بد همراه است اما اگر گمال به جای آن بنهیم معنای مناسبی می یابد.

ناصر خسرو در بیت زیر کماله را در معنی کج و ناراست به کار برده است:

باز قوی شد به باغ دخترکش را دست شده سست و پای گشته کماله

(دیوان ناصر خسرو، ص ۴۱۶)

مصححان در تعلیقات نوشته اند معنی کماله روشن نیست (همان، ص ۷۴۷) اما برهان قاطع، معنی کماله را ابریشم کج و فرومایه نوشته و مرحوم معین در حاشیه معنی کماله را با استناد به همین بیت ناصر خسرو کج در مقابل راست نوشته است (برهان قاطع، ص ۱۶۹۱). همچنان در شعر ناصر خسرو کمال در مفهوم زشت و ناپسند به کار رفته است:

کمالت کو؟ کمال اندر کمالست سوی دانا به از مال کمالی

(دیوان ناصر خسرو، ص ۳۱۰)

در این بیت، کمال فارسی به معنی زشت و ناپسند در برابر کمال عربی در معنی فضیلت به کار رفته و حاصل بیت چنین است: کمال اندر کمال نزد دانا بهتر از مال زشت و معیوب است؛ کمالی صفت است برای مال. در بیتی دیگر نیز باز کمال معنی عیب و بدی می دهد اما به سبب مهجور گشتن این واژه، مصححان معنی بیت یادشده را نامفهوم تصور کرده اند:

جهان ای پسر نیست خامش ولیک به قول جهان تو نداری کمال

(همان، ص ۲۵۱)

در تداول فارسی نویسان، کمال در معنی زشت و ناراست با پسوند عربی نیز به کار رفته است: «دختر گفت هیچ چیز در کمالیت نفس قادح تر از دروغ نیست» (فرائد السلوک، ص ۵۶۱).

۵- بدخوانی نسخه ها

در شعر زیر از انوری، همال با معنی رایج آن یعنی جفت و قرین همخوانی ندارد؛ حتی با معنی دشمن نیز همخوان نیست بلکه شکل تحریف یافته‌ای از کمال است؛ چون با عیب و زشتی همراه است که ممدوح را از آن معصوم دانسته است:

جاودان محروس و محفوظ از هموم زانکه معصوم آمدستی از همال

(دیوان انوری، ص ۲۸۹)

مصحح دیوان قطران تبریزی در رباعی زیر به این سبب که کمال در پایان بیت نخست را همال خوانده به نشانه نامفهوم بودن بیت علامت سؤال نهاده است:

تا با تو شدم ز گردش دهر همال هر روز مرا به سرزند دهر همال

ای یار مرا به یک زبان ده ره مال تا بسپارم به چون توئی دو ره مال

(دیوان قطران تبریزی، ص ۵۳۴)

همال در مصرع دوم کمال یا گمال است و صفت دهر، دهر گمال یعنی روزگار زشت. در بیتی دیگر قطران با توجه به سخن مشهور اذا تم امر دنا نقصه، کمال را در بیت با ایهام به کار برده است:

کمال دور کناد ایزد از جهان جهان کمی رسد به جمالی کجا گرفت کمال

(دیوان قطران تبریزی، ص ۲۰۹)

سیامک، پور کیومرث به دست دیو بچه هلاک شد. آن گاه کیومرث لشکر گرد کرد و انتقام فرزندش را به کمک نوه‌اش هوشنگ از دیوان گرفت:

پری و پلنگ انجمن کرد و شیر ز درندگان گرگ و بیر دلیر

سپاهی دد و دام و مرغ و پری سپهدار پر کین و کندآوری

پس پشت لشکر کیومرث شاه نییره به پیش اندرون با سپاه

بیامد سیه دیو با ترس و باک همی باسمان بر پراگند خاک

ز هرای درندگان چنگ دیو شده سست از خشم کیهان خدیو

به هم برشکستند هر دو گروه شدند از دد و دام دیوان ستوه

بیازید هوشنگ چون شیر چنگ جهان کرد بر دیو نستوه تنگ

کشیدش سراپای یکسر دوال سپهد برید آن سری همال

به پای اندر افگند و بسپرد خوار دریده برو چرم و برگشته کار

(شاهنامه چاپ مسکو، ۱۳۷۴، جلد اول، ص ۳۳-۳۲)

واژه پایانی مصرع «سپهد برید آن سر بی همال» در نسخه‌های خطی و چاپی، ضبط‌های متعدد و گونه‌گون دارد. خالقی مطلق بر اساس ضبط نسخه‌های کهن، ناهمال را برگزیده است. به جای ناهمال در نسخه‌های دیگر بی‌همال، بد سگال، بی‌خصال آمده است (شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر یکم، ص ۲۵). خواندن بی‌همال و ناهمال، که در بیشتر نسخه‌های خطی یا چاپی شاهنامه نقل شده است در این بیت، مفهوم مناسبی ندارد. تغییر و تبدیلهای نیز بر بنیاد این ناهمانگی است. تعبیر بد سگال هم که در نسخه‌های واتیکان (مورخ ۸۴۸) و خاورشناسی (مورخ ۸۴۹) ذکر شده است، درست نیست اما راهگشاست بدین صورت که درست این واژه گمال است که متوجه نشده و آن را تغییر داده‌اند. با توجه به وجود واژه بد در برخی نسخه‌ها ضبط بد گمال مناسب، و بنابراین، درست بیت به این صورت است:

کشیدش سراپای یکسر دوال سپهد برید آن سر بد گمال

در لهجه کرمانشاهی، گمال (gamal) به سگ می‌گویند (فرهنگ کردی، ص ۳۵۶) در عین حال به آدم نادان و با اشاره به سر و کله بد شکل و قواره او به عنوان توهین، گمال می‌گویند که شکلی دیگر از کمالگ دیوان در اوستا است. بنا بر این بی‌همال باید نوعی مدح باشد در حالی که در نمونه‌هایی که در فرهنگها یا در چاپهای شاهنامه به صورت ترکیب ناهمال یا بی‌همال نقل شده حاوی بار معنایی منفی است. اگر هم برخی محققان در شرح و توضیح ابیات شاهنامه تعبیر بی‌همال را به وجه مثبت خوانده‌اند با مفاد شاهنامه سازگار نیست؛ چنانکه مهری بهفرد در شرح و توضیح بیتی که به اهریمن مربوط است بر اساس چاپ مسکو، ضبط بی‌همال را در متن قرار داده و نوشته است همال: قرین، همتا، مانند، نظیر و در مورد معنی مصرع دوم نوشته است: «سر بی‌مانندش را از تن جدا کرد» (شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴). همین تعبیر را کزازی نیز به کار برده است و درباره همین مصرع می‌نویسد: «سر او را که همال و همتایی نداشت و در جهان یگانه بود، برید» (نامه باستان، ۱۳۷۹، ص ۲۴۹) غافل از اینکه این تعبیر درباره اهریمن است که در سراسر شاهنامه منفی است. جوینی ذیل این بیت در برابر واژه همال می‌نویسد: همال: همانند، جفت و همتا. متعرض ناهمال نیز نشده است (شاهنامه، ۱۳۷۵، ص ۴۰). خالقی مطلق،

«ناهمال» را ضد همال انگاشته و نوشته‌است: «ناهمال یعنی ناهمتا، نالایق، نا هم‌شأن؛ هم چنین به کاربرد این واژه در بیتی از داستان زال و رودابه استناد کرده‌است که می‌گوید:

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ ز مهراب و دستان و سام سترگ
ز پیوند مهراب و ز مهر زال وزان ناهمالان گشته همال

(شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر یکم، ص ۲۲۱)

وی با توجه به بیت اخیر نوشته‌است: «منوچهر، زال و رودابه را ناهمالان گشته همال نامیده است؛ یعنی کسانی که انباز هم گشته‌اند، ولی هم‌شأن هم نیستند» (یادداشت‌های شاهنامه، ص ۳۶-۳۷). این تعبیر در مورد بیت شاهدی که نقل کرده‌است، درست نیست؛ چون هنوز رودابه و زال، جفت و انباز هم نشده‌اند. بیت یادشده درباره‌ی زمانی است که به منوچهر از عشق زال به رودابه آگاهی رسانده‌اند:

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ ز مهراب و دستان و سام سترگ
ز پیوند مهراب و ز مهر زال وُزان ناهمالان گشته همال
سخن رفت هر گونه با موبدان به پیش سرافراز شاه ردان
چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ برون آوریدم به رای و به جنگ
نباید که بر خیره بر عشق زال همال سر افکنده گردد همال

(شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر یکم، ص ۲۲۱ بیت ۸۴۱-۸۴۶)

بیت اخیر، مفهوم مورد نظر خالقی مطلق را نقض می‌کند. نسخه بدلهای همال هم در این بیت به گونه‌ای است که مجالی برای انتخاب گزینه‌ای دیگر فراهم نمی‌کند. نسخه بدل «همال» در اول مصرع «نهال» و آخر مصرع «بمال» است (همان، حاشیه ۱۴ و ۱۵)، بنا بر این یا باید همین ضبط را بپذیریم یا واژه را به گونه‌ای دیگر بخوانیم. به نظر می‌آید باید دو واژه با هم متضاد باشد و نمی‌تواند هر دو به معنی انباز و همتا باشد. مفهومی ندارد کسی که همتای دیگری است او را همتای سرافکنده بخوانیم. بویژه با قرائت بیت ۸۴۲ که زال و رودابه را ناهمالان یعنی ناهمتایان خوانده باشد، قرائت بیت اخیر ناساز خواهد بود و درست بیت چنین است:

نباید که بر خیره بر عشق زال گمال سر افکنده گردد همال

یعنی بدشکل و تنفر آور دیو گون سرافکنده و پست، حریف و همتا بشود و مایه تباهی کارها گردد.

جمع همال در فارسی همالان است؛ فردوسی می گوید:

بسان همالان نشستم به خـوان که اندر تنم خرد باد استخوان

(شاهنامه چاپ مسکو، ۱۳۷۴، جلد هفتم، ص ۳۵۷)

همالان در قابوسنامه نیز هست: «چون به نامردی میان مردم معروف شوی از نان برآیی و در میان همالان خویش همیشه شرمسار باشی و چون نان نباشد و نام نباشد، کم ارزی در میان همالان حاصل شود» (قابوسنامه، ص ۹۹)؛ منتهی در بیت «ز پیوند مهرباب و ز مهر زال / و زان ناهمالان گشته همال» باید توجه داشت در صورتی که همالان به وسیله پیشوند «نا» نفی شده باشد، همال در آخر مصرع درست خوانده نشده و درست آن کمال یا گمال است؛ یعنی به منوچهر از اتفاقی بی شگون خبر رسیده است که کسانی که همتا و هم شأن نیستند، سرکش شده و گمال گشته اند و کاری دیو مانند کرده اند. اگر نه با این وصف به شاهی بزرگ آگاهی برسد که کاری انجام شده دیگر مانع شدن او فایده ندارد و بیهوده کاری است. شکل درست بیت چنین است:

ز پیوند مهرباب و ز مهر زال و زان ناهمالان گشته گمال

استاد خالقی مطلق برای شرح و توضیح همال به بیتی از داستان گشتاسب در هزار بیت دقیقی ارجاع داده است که در آن همامیل به عنوان صورت دیگری از همال به معنی دشمن به کار رفته است (یادداشت های شاهنامه، ص ۲۶۷). بیت دقیقی در شاهنامه مصحح خالقی مطلق بدین صورت است:

شبان شده تیره مان روز کرد که ما بر همامیل پیروز کرد

(شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر پنجم، ص ۱۵۲)

در چاپ مسکو و سایر چاپهای شاهنامه، این بیت به شکلهای دیگری نقل شده ولی در برخی نسخه های خطی قدیم شاهنامه این ضبط هست؛ از جمله در نسخه موزه بریتانیا. بیت یاد شده در شاهنامه چاپ مسکو (شاهنامه، ۱۳۷۴، جلد ششم، ص ۱۲۱) و چاپ ژول مول (شاهنامه، ۱۳۷۴، جلد چهارم، ص ۱۱۶۹ بیت ۸۲۷) و چاپ قریب (شاهنامه، ۱۳۷۴، جلد سوم، ص ۷۶) بدین صورت است:

شبان شده تیره‌مان روز کرد
چاپ دبیرسیاقی نیز بدین صورت است:

شبان شده تیره‌مان روز کرد
که‌مان بر همه کار پیروز کرد

(شاهنامه، ۱۳۶۱، جلد سوم، ص ۱۳۵۵)

به رغم اینکه مصححان چاپ مسکو در برابر همامیل در زیر نویس علامت سؤال نهاده‌اند شارحانی که بر اساس این چاپ به شرح شاهنامه پرداخته‌اند، متعرض ضبط نسخه بدل یادشده نشده‌اند؛ چنانکه استاد کزازی پس و پیش بیت یادشده را شرح و توضیح کرده (نامه باستان، ۱۳۸۴، ص ۴۸۶) اما به این بیت اشاره‌ای نکرده‌است. برای روشن شدن مفهوم همامیل و معنی بیتی منسوب به دقیقی که در آن همامیل به کار رفته نقل بیت‌های پس و پیش آن مفید است. گشتاسب پس از پیروزی بر ارجاسب تورانی، درباریان را جمع کرد تاج بر سر نهاد و

سوی کاردارانش نامه نشست
که ما را خداوند یافه نهشت

شبان شده تیره‌مان روز کرد
که مان بر همامیل پیروز کرد

به نفرین شد ارجاسب و ما بآفرین
چنین کرد داند جهان آفرین

(شاهنامه، ۱۳۸۶، دفتر پنجم، ص ۱۵۲)

همامیل جمع مکسر عربی است بر وزن فعالیل مثل قراطیس و خنازیر و قواریر. همل در عربی یعنی روان و جاری شدن. هامل اسم فاعل آن است که اسم جمع آن به صورت هوامل به کار رفته است به معنی شتری که بدون چوپان رها شده است (لسان العرب، ج ۱۱ ص ۷۱۰ ذیل همل). تعبیر همامیل از ریشه هَمَل به معنی مهمل نهادن است. در این کاربرد همامیل یعنی رهاشدگان. دقیقی در بیت نخست اشاره کرده است که شاه دستور داد به کارداران نامه بنویسند و پیروزی او را بر ارجاسب اعلام کنند و ضمن آن شکر خداوند را به جای آورد که او را رها نکرده بلکه بر او احسان نموده و موجب پیروزی او گشته است. در بیت دوم نیز همین مفهوم تکرار شده است؛ منتهی مصداق مشخصی از لطف و احسان جهان آفرین را برشمرده و آن این است که او را بر دیگری ترجیح داده، و وی را برکشیده و دیگری را رها کرده است؛ یعنی ارجاسبیان را مهمل نهاده است. ساخت مهجور عربی همامیل نشان می‌دهد که بعید است دقیقی آن را به کار برده باشد. به همین سبب هم هست

که برخی چاپهای شاهنامه آن را به پانویس برده‌اند اما در شاهنامه چاپ استاد خالقی به سبب اینکه ایشان این واژه را از همال فارسی پنداشته‌است در متن به کار رفته ولی بهتر است برای حفظ اصالت متن به حاشیه برده شود.

نتیجه

همال واژه‌ای فارسی است به معنی همتا و هم‌شان و جفت و قرین، که به شکل‌های مختلف در زبانها و لهجه‌های ایرانی امروز به کار می‌رود و در فرهنگها و متون کهن بدین معنی به کار رفته است اما در فرهنگهای متأخر بر اساس معنی برخی اشعار متون کهن و به سبب بدخوانی نسخه‌ها در برابر واژه همال، معنی دشمن را نیز افزوده‌اند. مواردی که برای همال معنی دشمن تصور کرده‌اند در اصل همال را جانشین واژه فارسی کمال یا گمال کرده‌اند که معنی زشت و بدی و دیو مانندی و ناراستی می‌دهد؛ یعنی ویژگی که در فرهنگ ایرانی برای دشمن برمی‌شمرده‌اند؛ واژه‌ای که در نگارش قدیم شبیه همال بوده و فراموش شده، و ناشناختگی آن موجب تحریف آن به همال شده است. این واژه در اصل واژه‌ای کهن است که در اوستا و پهلوی کاربرد داشته است و در برخی لهجه‌های امروز نیز به کار می‌رود.

فهرست منابع

۱. ابن منظور الافریقی المصری. (بی تا). ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم. **لسان العرب**. بیروت: دار صادر.
۲. اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی. (۱۳۶۵). **لغت فرس**. تصحیح فتح الله مجتبائی و علی اشرف صادقی. تهران: انتشارات خوارزمی.
۳. انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). **دیوان**. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی. چ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی..
۴. برهان، محمد حسین خلف تبریزی. (۱۳۷۶). **برهان قاطع**. به اهتمام محمد معین. چ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. بهفر، مهری. (۱۳۸۰). **شاهنامه فردوسی** (شرح یکایک آیات و عبارات. اصطلاحات. تعابیر کنایی-استعاری). دفتر یکم. تهران: انتشارات هیرمند.
۶. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۷). **التفهیم لاوائل صناعه التنجیم**. تصحیح جلال الدین همایی. چ چهارم. تهران: نشر هما.
۷. جوینی، عزیز الله. (۱۳۷۵). **شاهنامه** (از دست نویس موزه فلورانس). ج اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. خاقانی، افضل الدین بدیل. (۱۳۶۸). **دیوان**. به کوشش ضیاء الدین سجادی. چ سوم. تهران: انتشارات زوار.
۹. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۰). **یادداشت‌های شاهنامه** (بخش یکم). نیویورک: بنیاد میراث ایران.
۱۰. درویشیان، علی اشرف. (۱۳۷۵). **فرهنگ کردی کرمانشاهی**. تهران: نشر سهند.
۱۱. دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۰). **گزارش و پژوهش اوستا**. تهران: انتشارات مروارید.
۱۲. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۰). **لغت نامه**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. رامپور، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین. (۱۳۶۳). **غیاث اللغات**. به کوشش منصور ثروت. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۴. رضی، هاشم. (۱۳۷۶). **وندیداد**. ج سوم. تهران: انتشارات فکر روز.

۱۵. زادسپرم، جوان جم. (۱۳۶۶). **گزیده‌های زادسپرم**. ترجمه محمد تقی راشد محصل. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. ژینیو، فیلیپ. (۱۳۷۲). **ارداویراف‌نامه**. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
۱۷. فرائد السلوک، (نثر قرن هفتم هجری). (۱۳۶۸). **تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی**. تهران: انتشارات پازنگ.
۱۸. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن علی جولوغ. (۱۳۷۱). **دیوان**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ دوم. تهران: کتابفروشی زوار.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶) **شاهنامه**. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۲۰. — (۱۳۷۴) **شاهنامه**. براساس چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان. چ دوم. تهران: نشر قطره.
۲۱. — (۱۳۷۴). **شاهنامه**. تصحیح مهدی قریب و محمد علی بهبودی. چ سوم. تهران: انتشارات توس.
۲۲. — (۱۳۷۴). **شاهنامه**. تصحیح ژول مول. چ ششم. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. — (۱۳۶۱). **شاهنامه**. تصحیح محمد دبیرسیاقی. چ سوم. تهران: انتشارات علمی.
۲۴. قطران تبریزی، شرف الزمان ابو منصور. (۱۳۶۲). **دیوان** (از روی نسخه محمد نخجوانی). تهران: انتشارات ققنوس.
۲۵. کاکا افشار، علی. (۱۳۸۱). «مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رای». **مجله کانون وکلای دادگستری مرکز**. دوره جدید. شماره ۹ و ۱۰ (شماره پیاپی ۱۷۸ و ۱۷۹). ص ۸۹-۱۱۶.
۲۶. «**کتابخانه سنگی مسروقه آب انبار نقشین یزد پیدا شد**». آخرین تاریخ تجدید نظر در سایت ۱۳۸۵/۳/۲۸. **خبرگزاری میراث فرهنگی** www.chn.ir
۲۷. کردی نیشابوری، ادیب یعقوب. (۱۳۵۰). **کتاب البلغه** (فرهنگ عربی و فارسی). تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۸. کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۹). **نامه باستان** (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). ج اول. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲۹. ——— (۱۳۸۴). **نامه باستان** (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). ج ششم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۳۰. مولوی، جلال الدین. (۱۳۶۸). **مثنوی**. به اهتمام رینولد آلین نیکلسون. تهران: انتشارات مولی.
۳۱. ناصر خسرو قبادیانی، ابو معین حمید الدین. (۱۳۷۰). **تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق**. چ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. نخجوانی، محمد بن هندوشاه. (۱۳۵۵). **صاح الفرس** (فرهنگ لغات فارسی از قرن هشتم هجری). به اهتمام عبدالعلی طاعتی. چ دوم. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.